

چرا جنبش مشروطه خواهی به جامعه مدنی پایدار و قانونمند نینجامید؟

دکتر خلیل اله سردار نیا - استادیار علوم سیاسی دانشگاه شیراز

چکیده:

جنبش مشروطه خواهی در ایران با هدف برقراری حاکمیت قانون و ملت در ۱۲۸۵ خورشیدی روی داد. در قانون اساسی مشروطه، بر شاخصهای برجسته دموکراسی و جامعه مدنی همچون آزادی اجتماعات، انجمنها، مطبوعات، برابری در برابر قانون و... انگشت گذاشته شد. در دوران مشروطه، انجمنهای بسیار، شماری حزب و روزنامه پا گرفت، ولی آنها نتوانستند کارکرد مثبت خود را همچون پلی ارتباطی میان شهروندان و حکومت بازی کنند و این جنبش در عمل، به جامعه مدنی پایدار و قانونمند نینجامید و نتیجه آن، پیدایش حکومت اقتدار گرای رضا شاه بود. در این نوشتار تلاش بر آن است که ریشه‌ها یا علل درونی و جامعه‌شناختی (سیاسی، فرهنگی-اجتماعی و اقتصادی) اثر گذار در این زمینه بررسی شود.

پیشگفتار

شهروندان، برابری همگان در برابر قانون، پشتیبانی از آزادیها و حقوق شهروندان، آزادی مطبوعات (جز کتابها و مطبوعات گمراه کننده و ضد دین)، آزادی اجتماعات و انجمنها (به شرط اینکه مخل نظم و مایه آشوب دینی و دنیوی نباشد)، تفکیک قوا، برابری انجمنهای ایالتی و ولایتی و... بنابراین، آزادی احزاب و گروهها در چارچوب آزادی اجتماعات و انجمنها می‌گنجید. پس از انقلاب مشروطه، گروهها و انجمنهای سیاسی آشکار و پنهان بسیار پدید آمد. حضور آنها در ایران پس از مشروطه، چنان برجسته و چشمگیر بود که در نزد برخی از مشروطه خواهان، مشروطه معادل حضور این بازیگران شمرده شد. در آستانه مشروطیت، زمینه و بایسته‌ها برای دموکراسی، جامعه مدنی و پایایی نظام مشروطه به اندازه لازم وجود نداشت و از همین رو

انقلاب مشروطه بعنوان نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران با هدفهایی همچون برقراری سلطنت مشروطه، حاکمیت ملت و قانونمندی در ۱۲۸۵ خورشیدی رخ نمود. برای نخستین بار، حاکمیت ملت به جای حاکمیت شاه یا سلطنت مطرح شد و سلطنت ودیعه‌ای الهی دانسته شد که از شهروندان به شاه تفویض می‌شد. بر این پایه، شاه مانند گذشته نمی‌توانست کارکرد حکومتی داشته باشد، بلکه می‌توانست در چارچوب قانون اساسی با اختیارات محدود، تنها سلطنت کند. متمم قانون اساسی مشروطه، دربرگیرنده اصول و بندهای مهم دموکراتیک بود و اجزای جامعه مدنی در آن بر شمرده شده بود: مصونیت جانی و مالی

حضور انبوه بازیگران حزبی و گروهی در نبود زمینه مناسب، به بی‌ثباتی و ناکامی انجامید. با برپا شدن مجلس دوم، برخی گروهها به حزب تبدیل شدند. اتهام‌زنی، ترور، مجازات، برخوردهای حذفی و رعایت نشدن قواعد بازی دموکراتیک، سرلوحه کار بسیاری از احزاب و گروهها شد و بدین سان، حاکمیت ملت و قانون به چشم بسیاری از مردمان چیزی جز فریب و سراب نیامد.

بر سر هم، جنبش مشروطه‌خواهی، پاره‌ای از نمادهای ظاهری جامعه مدنی در قالب آزادیهای اساسی، آزادیهای اجتماعها، نهادها، مطبوعات و آزادی افراد و گروهها برای مشارکت در امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را قانونی اعلام کرد؛ اما در عمل، جامعه مدنی با این ویژگیها تحقق نیافت و کمتر از دو سال از عمر مشروطه گذشته بود که مجلس به دستور محمد علی شاه به توپ بسته شد و با برکناری وی به دست آزادیخواهان، و اگرایی سیاسی در جامعه بالا گرفت. در این پژوهش بر ریشه‌ها یا علل درونی و جامعه‌شناختی این وضع تمرکز و از پرداختن به عوامل بیرونی خودداری می‌شود.

پرسش پژوهش:

چرا جنبش مشروطه‌خواهی به برقراری جامعه مدنی قانونمند و پایدار نینجامید؛ به سخن دیگر، برجسته‌ترین عوامل جامعه‌شناختی-درونی تحقق نیافتن جامعه مدنی قانونمند و پایدار پس از پیروزی آغازین جنبش مشروطه‌خواهی، چه بوده است؟

فرضیه‌های پژوهش:

۱. بیسوادی و ناآگاهی سیاسی توده‌ها، از موانع مهم پدید آمدن جامعه مدنی پایدار در دوران مشروطه بوده است؛

۲. واگرایی سیاسی شدید گروهی، حزبی و انجمنی، از موانع مهم پدید آمدن جامعه مدنی پایدار در دوران مشروطه بوده است؛

۳. پایداری فرهنگ سیاسی سنتی و بسته و غیردموکراتیک و نبود بسترهای فرهنگی مناسب، از موانع مهم پدید آمدن جامعه مدنی پایدار در دوران

مشروطه بوده است؛

۴. ضعف طبقه متوسط و تداوم حضور طبقات ارتجاعی زمیندار، خانها و شاهزادگان در پهنه سیاسی کشور، از موانع مهم پدید آمدن جامعه مدنی پایدار در دوران مشروطه بوده است.

روش پژوهش:

روش این پژوهش از نوع تبیین علی- (Causal ex-

○ انقلاب مشروطه بعنوان نقطه عطفی در

تاریخ سیاسی ایران با هدفهایی همچون برقراری سلطنت مشروطه، حاکمیت ملت و قانونمندی در ۱۲۸۵ خورشیدی رخ نمود. برای نخستین بار، حاکمیت ملت به جای حاکمیت شاه یا سلطنت مطرح شد و سلطنت و دیعه‌ای الهی دانسته شد که از شهروندان به شاه تفویض می‌شد. متمم قانون اساسی مشروطه، دربرگیرنده اصول و بندهای مهم دموکراتیک بود و اجزای جامعه مدنی در آن بر شمرده شده بود: مصونیت جانی و مالی شهروندان، برابری همگان در برابر قانون، پشتیبانی از آزادیها و حقوق شهروندان، آزادی مطبوعات (جز کتابها و مطبوعات گمراه کننده و ضد دین)، آزادی اجتماعات و انجمنها (به شرط اینکه مخل نظم و مایه آشوب دینی و دنیوی نباشد)، تفکیک قوا، برپایی انجمنهای ایالتی و ولایتی و... بنابراین، آزادی احزاب و گروهها در چارچوب آزادی اجتماعات و انجمنها می‌گنجید.

بخش نخست: چارچوب نظری

جامعه‌شناسی سیاسی به بررسی تعامل قدرت سیاسی (حکومت) و قدرت اجتماعی (نیروهای اجتماعی و بازیگران در جامعه مدنی همچون احزاب، گروه‌های اجتماعی-سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و...) و بسترهای اجتماعی سیاست و رویدادهای سیاسی-اجتماعی می‌پردازد. یکی از اصول بنیادین دموکراسی، پاسخگویی حکومت و پذیرش نظارت مستقیم و غیرمستقیم شهروندان بر نهادهای حکومتی از راه رسانه‌های همگانی، احزاب، و گروه‌های سیاسی-اجتماعی است. جامعه مدنی قاعده‌مند در خلأ پانمی‌گیرد، بلکه نیازمند بسترهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مساعد است. در زیر، به پیش زمینه‌های مهم جامعه مدنی و مشارکت حزبی و انجمنی شهروندان از حیث نظری به گونه فشرده پرداخته می‌شود.

الف) پیش زمینه‌های ساختاری و اجتماعی-فرهنگی.

بر پایه رویکرد نوسازی، دگرگونی‌های ساختاری در حوزه‌های آموزشی، ارتباطی، اقتصادی، جمعیتی و اجتماعی، پیش زمینه مهم جامعه مدنی است که از یک سو به پیدایش اجزای جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی تازه و از سوی دیگر به گسترش سواد، آگاهی سیاسی-اجتماعی از رویدادهای سیاسی و حقوق شهروندی، نگرشها، ارزشها و باورهای تازه دموکراتیک و شناخت انسان مدرن می‌انجامد و در پی آن است که جامعه مدنی مشارکتی پانمی‌گیرد. بی دگرگونی‌های ساختاری یاد شده، جامعه مدنی با حضور نیروهای اجتماعی تازه، نگرشهای دموکراتیک تازه، آگاهی سیاسی و فرهنگ مشارکتی پدید نمی‌آید و فرهنگ چیره بر جامعه، از گونه تابعیتی خواهد بود. (Lerner, 1958, p. 44-45) روشن است که یک جامعه با اکثریت افراد بیسواد و ناآگاه سیاسی، از آمادگی روحی-روانی و اجتماعی برای مشارکت حزبی و انجمنی برخوردار نیست. (هاتینگتون، ۱۳۷۵، صص ۵۶-۵۳)

○ در آستانه مشروطیت، زمینه و بایسته‌ها برای دموکراسی، جامعه مدنی و پایایی نظام مشروطه به اندازه لازم وجود نداشت و از همین رو حضور انبوه بازیگران حزبی و گروهی در نبود زمینه مناسب، به بی ثباتی و ناکامی انجامید. با برپا شدن مجلس دوم، برخی گروهها به حزب تبدیل شدند. اتهام‌زنی، ترور، مجازات، برخوردهای حذفی و رعایت نشدن قواعد بازی دموکراتیک، سرلوحه کار بسیاری از احزاب و گروهها شد و بدین سان، حاکمیت ملت و قانون به چشم بسیاری از مردمان چیزی جز فریب و سراب نیامد.

(planation) و تحلیلی است و تبیین، روشن کردن چرایی یک مسئله یا رویداد است. در این نوشتار، با کار بست روش یاد شده و با بهره‌گیری از منابع نظری، تاریخی و مصداقی به پرسش پژوهش یعنی چرایی پدید نیامدن جامعه مدنی پایدار و قانونمند در دوران مشروطه پاسخ داده می‌شود.

ضرورت پژوهش: در پیوند با انقلاب مشروطه، احزاب و انجمنها در آن دوران، کتابها و مقاله‌های بسیار به چاپ رسیده، ولی تنها اندکی از آنها باروش کمابیش تحلیلی نوشته شده و بیشتر آنها رویکرد تاریخی داشته است. تازگی و ضرورت این نوشتار در این است که نگارنده کوشیده است با عنایت به مهمترین بحثهای نظری جامعه‌شناختی همچون پایایی فرهنگ سیاسی غیر دموکراتیک، ضعف طبقه میانی، نبود آگاهیهای سیاسی و واگرایی سیاسی در میان نیروهای سیاسی-اجتماعی به این پرسش پاسخ دهد که چرا جنبش مشروطه خواهی به جامعه مدنی پایدار و قانونمند نینجامیده است.

ب) نظریه شکافهای اجتماعی

را عامل اصلی خشونت و بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای توسعه نیافته و در حال گذار می‌داند. دگرگونیهای سریع اجتماعی با ورود سریع گروههای اجتماعی تازه به پهنه سیاست همراه می‌شود، ولی مشارکت غیر نهادمند و بی‌ضابطه آنها و تحوّل کند نهادهای سیاسی و حکومتی به خشونت و بی‌ثباتی سیاسی می‌انجامد. (همان، ص ۱۰) هانتینگتون در این زمینه، دو اصطلاح «جامعه مدنی» و «جامعه پرتین» (praetorian society) را به کار می‌گیرد. در جامعه مدنی، مشارکت سیاسی نهادهای مدنی با نهادمندی آنها (با ویژگیهای یاد شده) همخوانی دارد، حال آنکه در جامعه پرتین، مشارکت سیاسی نهادهای مدنی بسیار بی‌ضابطه و غیر نهادمند است و بپایند آن بی‌ثباتی جامعه خواهد بود (همان، صص ۱۱۸-۱۱۹) کرن هاووزر نیز بر آن است که هر جا قدرت سیاسی مستقر بسیار مستبدانه باشد، نشستن سریع و خشونت آمیز حکومت دموکراتیک به جای آن، به بی‌ثباتی سیاسی می‌انجامد و راه را برای کودتاهای ضد دموکراتیک باز می‌کند. (همان، ص ۱۲۳) لاری لایموند نیز همگام با دو

نظریه شکافهای اجتماعی به اشتن رکان و مارتین لیست بر می‌گردد. شکافهای اجتماعی به ناسازگاریهای طبقاتی، جنسیتی، نسلی، مکانی (شهر و روستا)، سنت و تجدد، قومی، زبانی و... گفته می‌شود که پیرامون آنها نیروهای اجتماعی، احزاب، انجمنها و گروههای سیاسی-اجتماعی فعال می‌شوند و به رقابت و مشارکت سیاسی می‌پردازند. به گونه کلی، شکافها بر دو دسته است: «شکافهای ناپیوسته» به ناسازگاریها و اختلافات نیروهای اجتماعی در زمینه‌های گوناگون گفته می‌شود که با وجود اختلاف، از برخی زوایا، نقاط مشترک داشته باشند. این نقاط پیوند و اشتراک می‌تواند به همکاری و تعامل احزاب و گروهها و قطبی نشدن فضای سیاسی بینجامد؛ حال آنکه در شکافهای متراکم، نبود نقاط پیوند و اشتراک میان بازیگران حزبی و گروهی، به قطبی شدن فضای سیاسی-اجتماعی و روابط ستیزی در میان آنها می‌انجامد. (Zielinski, 2002, p. 194)

ب) نظریه نهادمندی

از دید هانتینگتون، نهادمندی فراگردی است که سازمانها و شیوه‌های کار با آن، ارزش و ثبات می‌یابند. سطح نهادمندی هر نظام سیاسی به انطباق‌پذیری، پیچیدگی، استقلال و انسجام نهادها و شیوه کار آنها بستگی دارد. (هانتینگتون، ۱۳۷۵، ص ۲۲) نهادمندی در پهنه نهادهای مدنی در گروه‌همخوانی آنها با نیازها و شرایط محیطی و اجتماعی جامعه، انسجام زیرمجموعه‌های آنها در راستای هدف یا هدفهای مشترک، استقلال آنها از حکومت و توجهشان به قانون و مصالح همگانی است. مشارکت نهادمند، نیازمند فرصتهای برابر برای همه بازیگران در پهنه جامعه مدنی و رعایت شدن سازوکارهای قواعد دموکراتیک از سوی آنها در درون خود نهاد مدنی و نیز در تعامل با حکومت و دیگر نهادهای مدنی است. همچنین، پاگیری آنها باید در چارچوب ضوابط قانونی و کنشهای مشارکتی شان روشن و همراه با مسئولیت مدنی باشد.

هانتینگتون نهادمند نبودن حکومت و نهادهای مدنی

○ جنبش مشروطه خواهی، پاره‌ای از نمادهای ظاهری جامعه مدنی در قالب آزادیهای اساسی، آزادیهای اجتماعها، نهادها، مطبوعات و آزادی افراد و گروهها برای مشارکت در امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی راقانونی اعلام کرد؛ اما در عمل، جامعه مدنی با این ویژگیها تحقق نیافت و کمتر از دو سال از عمر مشروطه گذشته بود که مجلس به دستور محمد علی شاه به توپ بسته شد و با برکناری وی به دست آزادیخواهان، واگرایی سیاسی در جامعه بالا گرفت.

عقب مانده بود؛ در حالی که در جوامع غربی، پیش از انقلابهای دموکراتیک، دولتهای مدرن مطلقه در سدههای ۱۷ و ۱۸ یا گرفته و به نوسازی دست زده بودند که برآیند آن، سربر آوردن نیروهای اجتماعی تازه، دگرگونی فکری-نگرشی و افزایش آگاهی سیاسی-اجتماعی شهروندان بود. این دگرگونیها زمینه ساز انقلابهای دموکراتیک و سپس پویسهای اعتراضی برای گسترش دموکراسی و حق رأی همگانی بود. در حالی که در ایران، در بستر نامساعد و نبود دولت مدرن نوساز، انقلاب مشروطه به گونه زودرس رخ داد. بدین سان، دولت دموکراتیک ضعیف، کژکار کردی احزاب و گروهها و دلایل دیگر، زمینه ساز سربر آوردن دولت مطلقه شبه مدرن پهلوی شد.

نرخ بسیار بالای بیسوادی و آگاهیهای سیاسی-اجتماعی بسیار ناچیز تودهها، از برجسته ترین دلایل آماده نبودن ذهنی و اجتماعی شهروندان برای ایفای نقش شهروندی و مشارکتی در دوران مشروطه بوده است. برای تودههای بیسواد و ناآگاه، حقوق گوناگون شهروندی، تکالیف شهروندان، آموزه های تازه دموکراتیک همچون تعهد مدنی، تساهل و انتقادپذیری و گفتمانهای روشنفکران احزاب و انجمنها، نامأنوس و ناآشنا بود. بیسوادی و ناآگاهی تودهها از یک سو و برج عاج نشینی روشنفکران و کوتاهی آنان در همراه سازی تودهها از سوی دیگر، بر شکاف میان تودهها و روشنفکران و پایگاه اجتماعی ضعیف احزاب، گروهها و انجمنها در دوران مشروطه بسیار اثرگذار بود.

بیش از نود درصد ایرانیان در آغاز دوران مشروطه بیسواد بودند و بیسوادی تودهها سدی در برابر روشنگری شد. تودهها زمینه فرهنگی درک گفتمانهای روشنفکران را نداشتند و حتا اگر آزادی انتشار عقاید ممکن می شد- که نشد- اندیشمندان در آن دوران به علت تسلط فرهنگ شفاهی بر جامعه آن روز ایران، نمی توانستند بی کمک نهادهای مذهبی- که کنترل فرهنگ شفاهی را به دست داشتند- عقیده شان را انتشار دهند و مردمان را بسیج کنند. اگر تودهها سواد خواندن و نوشتن می داشتند و آزادی اندیشه هم می بود، در سایه

اندیشمند یاد شده، بر سطح نهادینه سازی و ماهیت دموکراتیک نهادهای مدنی انگشت می گذارد. به باور وی، این ویژگی جامعه مدنی به گسترش همکاری، اعتماد، توافق بر سر مصالح عمومی و همدلی ملی در حوزه های عمومی جامعه می انجامد، و در سایه نبود آن، ستیز و کشمکش و بی ثباتی رخ می نماید. (Diamond, 1997, p.12)

بخش دوم: جرایمی پدید نیامدن جامعه مدنی پایدار و قانونمند در دوران مشروطه

در این بخش تلاش می شود با عنایت به بحثهای مهم نظری و بهره گیری از مصادیق برجسته تاریخی به این پرسش پاسخ داده شود و از آوردن داده های توصیفی تاریخی خودداری می شود تا سخن به درازا نکشد. متناسب با هر فرضیه، یک گفتار در بخش دوم آورده شده و به گونه فشرده توضیح داده می شود.

گفتار نخست: بیسوادی و ناآگاهی سیاسی و اجتماعی تودهها

وجود شهروندان آگاه و باسواد، از مهمترین پیش شرطهای دموکراسی، جامعه مدنی و رفتار مشارکتی است. انقلاب مشروطه ایران، هنگامی پیش آمد که هنوز نوسازی در ساختارها و جامعه رخ نداده بود و ساختارهای اجتماعی، آموزشی و ارتباطی، ساده و

○ وجود شهروندان آگاه و باسواد، از مهمترین پیش شرطهای دموکراسی، جامعه مدنی و رفتار مشارکتی است. انقلاب مشروطه ایران، هنگامی پیش آمد که هنوز نوسازی در ساختارها و جامعه رخ نداده بود و ساختارهای اجتماعی، آموزشی و ارتباطی، ساده و عقب مانده بود؛ در بستر نامساعد و نبود دولت مدرن نوساز، انقلاب مشروطه به گونه زودرس رخ داد.

○ نرخ بسیار بالای بیسوادی و آگاهیهای سیاسی-اجتماعی بسیار ناچیز توده‌ها، از برجسته‌ترین دلایل آماده نبودن ذهنی و اجتماعی شهروندان برای ایفای نقش شهروندی و مشارکتی در دوران مشروطه بوده است. برای توده‌های بیسواد و ناآگاه، حقوق گوناگون شهروندی، تکالیف شهروندان، آموزه‌های تازه دموکراتیک همچون تعهد مدنی، تساهل و انتقادپذیری و گفتمانهای روشنفکران احزاب و انجمنها، نامأنوس و ناآشنا بود. بیسوادی و ناآگاهی توده‌ها از يك سو و برج عاج نشینی روشنفکران و کوتاهی آنان در همراه‌سازی توده‌ها از سوی دیگر، بر شکاف میان توده‌ها و روشنفکران و پایگاه اجتماعی ضعیف احزاب، گروه‌ها و انجمن‌ها در دوران مشروطه بسیار اثرگذار بود.

رعایا، دهقانان و افراد بیسواد را واداشتند تا به واپس‌گرایان رأی بدهند. واقعیت جامعه‌ما در آن دوران ایجاب می‌کرد که در عمومی کردن انتخابات و غیرصنفی-طبقه‌ای کردن آن عجله نشود تا در آینده پس از گذشتن از مراحل نو سازی و مدرن‌سازی ساختارهای گوناگون جامعه و افزایش آگاهی، زمینه برای این کار فراهم آید.

به علت بیسوادی و ناآگاهی توده‌ها، شرکت کنندگان در انتخابات بسیار کم بودند و اگر هم شرکت می‌کردند، به افراد شناخته شده، بی‌توجه به کارایی‌شان، رأی می‌دادند. این مسائل از حاکمیت فرهنگ پدرسالاری و فرهنگ سنتی تابعیت در جامعه مایه می‌گرفت. عباس اسکندری نوشته است: «... مشروطیت و

ناآگاهی‌شان به زبان فرهنگی غرب، توان درک گفتمانهای غربی را نداشتند و می‌بایست آن گفتمانها از صافی اسلام می‌گذشت و به گونه گفتمانهای اسلامی به گوش توده‌ها می‌رسید تا کارساز افتد.

به نوشته ملک زاده، در آغاز دوران مشروطیت، ایرانیان به اندازه‌ای از کاروان تمدن جهان عقب بودند که در سطح کشور افراد بسیار کمی از تاریخ تحولات جهان و فلسفه تکامل و آزادی و حکومت ملی آگاهی داشتند؛ آنان در سایه فرهنگ تابعیت و جامعه‌پذیری، به آداب و اصول استبدادی عادت کرده بودند و دور ساختنشان از عادات قدیم و آشنا کردنشان با اصول نو، سالها وقت می‌برد. نکته جالب توجه اینکه در گذر سده‌ها، در ایران اسمی از مردم برده نشده بود: «تا ظهور مشروطیت ملت به معنی امروزی وجود نداشته بلکه جماعتی از بندگان و غلامان بودند که جان و مال و همه چیز آنها در اختیار طبقه حاکمه بوده است.» (ملک زاده، ۱۳۶۳، ص ۲۴)

در دوران مشروطه، ناآگاهی توده‌ها سبب شد که بینش و تفکر حزبی بر رفتار رأی‌دهی شهروندان حاکم نباشد و رأی‌دهندگان، برخلاف اروپا، به شخص رأی دهند نه به اندیشه و بینش حزبی-انجمنی. بنابراین احزاب در این بستر نتوانستند پایگاه توده‌ای به دست آورند. همچنین شمار شرکت کنندگان در انتخابات، بسیار کم بود. ملک الشعراي بهار در این باره نوشته است: «در تهران، تعرفه خرید و فروش می‌شود و نرخ آن از سه الی چهار قران است. مخبر روزنامه تایمز، جمعیت پایتخت را ۳۶۰/۰۰۰ نفر و مردان را ۱۵۰/۰۰۰ نفر تخمین می‌زند و می‌گفت از این تعداد ۱۷ هزار نفر رأی دادند. بنابراین فقط معدودی به تشکیل مجلس علاقمند هستند. طبق این محاسبه تنها ۱۱/۳ درصد از مردان پایتخت رأی داده بودند.» (اتحادیه، ۱۳۷۱، ص ۷۳)

با وجود بیسوادی توده‌ها، اشتباهی که بیشتر دموکراتها مرتکب شدند آن بود که انتخابات عمومی، غیرصنفی و آزاد را پیشنهاد کردند و به تصویب رساندند؛ ولی برخلاف انتظارشان، نتیجه انتخابات پیروزی قاطع اشراف و اعیان و حضور چشمگیر آنان در مجلس بود. آنان با اهرم زور، وابستگیهای مالی و خانوادگی و محلی،

کلمات مرادک نمی کردند. در این مدت فقط يك نفر مشهدی ابراهیم میلانی... را با خود هم عقیده یافتیم که می توانستم با او صحبت فرقه‌ای به میان آورم.» (آجودانی، ۱۳۸۵، ص ۴۱۲)

گفتنی است که بسیاری از رهبران احزاب و گروه‌های سیاسی در دوران مشروطه نیز آگاهی کافی دربارهٔ اوضاع سیاسی-اجتماعی داخلی و تحولات در کشورهای غربی نداشتند. آجودانی با بررسی چند مورد از نامه‌های سران فرقهٔ اجتماعيون-عاميون تبریز به کائوتسکی و پلخائف روسی، نشان می‌دهد که چپ‌گرایان ایران در آن دوران تا چه اندازه با تاریخ و جامعهٔ خود ناآشنا و بیگانه بوده‌اند تا چه رسد به تحولات در غرب. برای نمونه، چلنگریان در ۱۹۰۸ نامه‌ای به کائوتسکی نوشته‌ و از او دربارهٔ ماهیت جنبش مشروطه‌خواهی در ایران (از اینکه مترقی و مخالف فئودالیسم است یا بر ضد سرمایه‌داری) پرسیده است. کائوتسکی در پاسخ از اوضاع ایران اظهار بی‌اطلاعی و مشروطه‌خواهان را به شرکت در انقلاب دموکراتیک و نه انقلاب سوسیالیستی سفارش کرده است. (همان، صص ۴۱۸-۴۱۹) یحیی دولت‌آبادی در این باره نوشته است: «آزادیخواهان تصور می‌کنند به هوش آمدن چند تن در میان يك ملت خواب رفته می‌تواند به زودی تأثیر بیداری خود را در تمام ملت هویدا سازد. این ملت از صد نفر يك نفر باسواد ندارد و از معلومات تهی است.» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۰، صص ۱۷۷-۱۷۸)

بنابراین، برای دوام یافتن مشروطه لازم بود ملت به اندازه‌ای پذیرفتنی از آگاهی و پیشرفت فرهنگی می‌رسید. در کشور ما، در نبود شرط مهم یاد شده، جنبش مشروطه بعنوان يك پدیده بسیار زودرس رخ داد و در سریعترین زمان ممکن هم ناکام شد و به دامان اقتدارگرایی افتاد.

گفتار دوم: واگرایی سیاسی چشمگیر گروهی،

انجمنی و حزبی

معمولاً پیش از پیروزی هر انقلاب یا جنبش، میان گروه‌ها و احزاب گوناگون به خاطر هدف و دشمن

○ در دوران مشروطه، ناآگاهی توده‌ها سبب شد که بینش و تفکر حزبی بر رفتار رأی‌دهی شهروندان حاکم نباشد و رأی‌دهندگان، برخلاف اروپا، به شخص رأی دهند نه به اندیشه و بینش حزبی-انجمنی. بنابراین احزاب در این بستر نتوانستند پایگاه توده‌ای به دست آورند. همچنین، شمار شرکت‌کنندگان در انتخابات، بسیار کم بود.

آزادی را ملت ایران از روی میل و رشد ملی نگرفت بلکه به جهاتی این شیوه نوین و مطبوع را از راه دور و ماورا بحار برای ماهدیه و ارمغان آوردند؛ ماهم چون قیمت واقعی آن را نمی‌دانستیم از زحمات و رنجی که سایر ملل عالم برای وصول آن به خود هموار نموده بودند، بی‌خبر بوده و به آسانی به دست آوردیم، به همان گونه به رایگان از دست دادیم.» (اسکندری، ۱۳۷۰، ص ۹۸)

یکی از نهادهای دموکراتیک، انجمنهای ایالتی و ولایتی بود. آدمیت بر آن است که بی‌تجربگی مردمان در مشارکت و کارهای جمعی، بیسوادی و ناآگاهی آنان و تسلط دیرینه عناصر خودکامه، اربابان و زمینداران، به مشارکت بسیار ناچیز مردمان در انتخابات و تصدی افراد خودکامهٔ پیشین بر انجمنهای یاد شده انجامید. بنابراین احزاب و گروه‌های تازه نتوانستند وزنی چشمگیر در این انجمنها داشته باشند. (آدمیت، ۱۳۵۴، ص ۶۶) سخنی از حیدر عموغلی دربارهٔ عدم آمادگی اجتماعی مردمان برای مشارکت حزبی-انجمنی در خور توجه است: «در تمام مدت یازده ماه که من در خراسان اقامت داشتم، هر چه سعی و تلاش کردم که بلکه بتوانم يك فرقه سیاسی به دستور روسیه تشکیل دهم، ممکن نشد، چون کله‌های مردم به قبری نارس بود که سعی من در این ایام بی‌نتیجه ماند و مطلقاً معنی

مشترک، گونه‌ای همبستگی و یگانگی به چشم می‌خورد؛ ولی پس از پیروزی يك جنبش به دلایلی همچون سهم خواهی بیشتر از قدرت سیاسی، ناسازگاریهای ایدئولوژیک و اختلاف سلیقه رهبران گروههای سیاسی-اجتماعی، چند دستگی و برخورد پیش می‌آید و چنانچه رهبران از خردورزی دور و تنها در پی قدرت باشند، اختلافها گسترش می‌یابد و خشونت بالا می‌گیرد. چنین بستری پس از پیروزی جنبش مشروطه فراهم شد و دو گروه مشروطه خواه و مشروعه خواه به هنگام تدوین قانون اساسی پا گرفت. با عنایت به بحث نظری، شکاف میان این دو گروه بیشتر از نوع متراکم بود تا منقطع، زیرا دو جریان یاد شده برپایه ناسازگاری شدید سکولاریسم / حکومت دینی و ناسازگاری سنت / مدرنیته پا گرفته بود و زمینه‌ای برای همبستگی و یکدستی و کاهش پتانسیل خشونت وجود نداشت.

شیخ فضل... نوری پیش از آنکه یکسره از مشروطه خواهان جدا شود، بر اصل دوم متمم قانون اساسی (نظارت پنج تن از فقیهان جامع الشرائط بر مصوبه‌های مجلس) تأکید می‌کرد، ولی حتّی پس از تصویب شدن این اصل، به مخالفت خود با مبانی مشروطه ادامه داد. وی نوشتن قانون اساسی را بدعت، حرام و ضد اسلام می‌دانست. دلایلهای وی برای این موضع گیری عبارت بود از:

- ۱- نوشتن يك قانون در برابر قانون اسلام
- ۲- وادار کردن شهروندان به پیروی از قانونی که در شریعت اسلام آورده نشده است
- ۳- کیفر دادن شهروندان به خاطر اطاعت نکردن آنان

از قانون موهن. (حائری، ۱۳۶۱، ص ۲۷۸)

آیت... نائینی که از رهبران دینی مشروطه خواه بود، در نظریه «دفع افسد به فساد» خود، حکومت قانونی را يك درجه بهتر از حکومت استبدادی و بنا به شرایط روز، عملی می‌دانست. از دید او، این گونه حکومت تنها حق معصوم را پایمال می‌کرد، نه حق مردمان را، در حالی که حکومت استبدادی هر دو را پایمال می‌کرد. نائینی بر آن بود که همه مردمان حق حکومت دارند، ولی تصمیم

می‌گیرند که چند تن را برگزینند تا از حقوقشان دفاع کنند. وی رأی اکثریت را برتر از رأی اقلیت می‌دانست. در برابر، شیخ فضل الله رسیدگی به امور مردمان را از باب «ولایت» می‌دانست که در زمان غیبت، از اختیارات فقیهان جامع الشرائط است و بدین سان رأی اکثریت را نمی‌پذیرفت. به باور وی، امور عمومی و دینی به فقیه جامع الشرائط مربوط می‌شد، نه به نمایندگان مردم. (حائری، ۱۳۶۱، صص ۲۸۹-۲۸۵)

نائینی در پاسخ به مخالفت نوری با قانون گذاری، او را در جرگه هواداران «استبداد دینی» می‌گذاشت و می‌گفت «درست است که قانون گذاری در مورد غیر منصوصات در حوزه اختیارات امام و نواب خاص یا عام قرار دارد ولی در شرایط زمانی فعلی، آن قانون همگانی رسمیت، نفوذ و قانونیت می‌یابد که از تصویب مجلس شورای ملی بگذرد.» (حائری، ۱۳۶۱، ص ۲۹۳)

○ پیدایش حزبهای سیاسی پس از هر انقلاب، پیامد آزادی است، زیرا مردمان می‌خواهند عقده‌های دوران استبداد را با آزادیخواهی، برپا کردن گروههای سیاسی و اجتماعی و مشارکت در کارها از خود دور سازند. در جامعه‌هایی که رکن اصلی انقلابشان آزادی باشد، پرشماری گروهها گریزناپذیر است، اما همین پدیده در مرحله‌ای، جامعه را گرفتار خطر تازه‌ای به نام آشفتگی سیاسی-اجتماعی می‌کند و به دنبال آشفتگی، استبدادی بدتر از استبداد پیشین رخ می‌نماید.

و به توب بسته شدن مجلس، نخستین ضربه به جنبش مشروطه زده شد.

با سقوط محمدعلی شاه و برپا شدن مجلس دوم، اختلافهای سیاسی در جامعه از میان نرفت و چنددستگی ادامه یافت. انجمنهای بسیار سربر آوردند که جامعه توان پذیرش آنها را نداشت و همین انجمنها به اختلافهای سیاسی دامن می‌زدند. محمدعلی سفری در این زمینه نوشته است: «صدوسی انجمن در تهران پیدا شد... جماعتی در لباس دموکراسی بودند، جماعتی در لباس اعتدال... کلاً سه فرقه بودند: قلبی صمیمی و متحیر، بیشتر آنها در باطن مخرب به اساس و جمعی هم ساده... روزنامه حشرات الارض هم داشتیم... سرلوحه شبنامه‌ها، خنجر، طیانچه و کارد و نیزه بود... مستبد، آزادیخواه، منفعت‌پرست، حامی اسلام، مدعی کفر، مفت‌خوار... همه به يك لحن فریاد می‌کردند.» (سفری، ۱۳۷۰، ص ۲۳۳)

پیدایش حزبهای سیاسی پس از هر انقلاب، پیامد آزادی است، از آن رو که مردمان می‌خواهند عقده‌های دوران استبداد را با آزادیخواهی، برپا کردن گروههای سیاسی و اجتماعی و مشارکت در کارها از خود دور سازند. در جامعه‌هایی که رکن اصلی انقلابشان آزادی باشد، پرشماری گروهها گریزناپذیر است، اما همین پدیده در مرحله‌ای، جامعه را گرفتار خطر تازه‌ای به نام آشفتگی سیاسی-اجتماعی می‌کند و به دنبال آشفتگی، استبدادی بدتر از استبداد پیشین رخ می‌نماید.

همخوان با نظریه نهادمندی هانتینگتون، ایران پس از مشروطه، شاهد آشفتگی سیاسی برآمده از فراوانی نامعقول دسته‌های سیاسی بود که به شیوه‌های غیرنهادمند، غیردموکراتیک، ناخردورزانه و دور از اخلاق عمومی به مشارکت سیاسی پرداختند و به جای روشهای مسالمت‌آمیز، راههای خشن، غیردموکراتیک و حذفی در پیش گرفتند. ملك الشعراى بهار در این زمینه نوشته است: «پیش‌بینی‌هایی که چند سال پیش درباره آنها قلم و چانه زده بودم (یعنی مضرات هرج و مرج فکری و ضعیف کردن رجال مملکت و دولت مرکزی) آن روز بروز کرد که مردی قوی با قوای کامل و وسایل

آزادی مطبوعات را مایه حلال شدن بسیاری از محرّمات می‌دانست. نوری با اصل مساوات یا برابری نیز سخت مخالف بود و می‌گفت «محال است با اسلام حکم مساوات». (حائری، ص ۳۰۴) ولی نائینی با دفاع از اصول برابری و آزادی، تفاوتی میان مسلمانان و غیرمسلمانان نمی‌دید و بر آن بود که همه متهمان باید به محکمه‌ها خوانده شوند و همگان در برابر قوانین موضوعه برابرند. البته او برخی تفاوتها را که دین مبین اسلام میان مسلمان و غیرمسلمان قائل است نادیده نمی‌گرفت. بر سر هم، نائینی برای واقعی کردن نظریه خود و هماهنگ ساختن اسلام با شرایط روز و مشروطه می‌کوشید. سرانجام، با پیشی گرفتن مخالفان مشروطه

○ از عوامل اجتماعی شکست جنبش مشروطه، نبود پیوند و همدلی میان توده مردمان و روشنفکران بود. جامعه ایران، نه توانست تعریف پذیرفته شده‌ای از روشنفکری در فرهنگ ملی به دست دهد، نه سنتی درست و درونی شده از دید سیاسی پدید آورد، تا بر پایه آن نیروهای اجتماعی برای رسیدن به آرمانهای مدنی، یکدیگر را تقویت کنند. روشنفکران ایرانی کمتر کوشیدند تکلیف خود را با توده مردمان، نظام حکومتی و از همه مهمتر با تاریخ جامعه خود روشن کنند. گسست فرهنگی برخاسته از پیروی بی‌چون و چرا از روشها و ارزشهای غربی، بدبینی آنان به سنتها و آموخته‌های بومی و روزآمد نکردن آن سنتها، مایه ناهمدلی نخبگان ابزاری و فکری و مفهوم نبودن گفتمانهای روشنفکران برای توده‌های ناآگاه در ایران شد.

○ روشنفکران ما نتوانستند دیالکتیک سنت و نوگرایی را به خوبی دریابند. آنان با پیروزی مشروطه خواهان چنین اندیشیدند که نهال روییده در مغرب زمین را می‌توانند به آسانی در سرزمین خودشان بکارند و با دیدن ظاهر تمدن و مدرنیته غربی، از سنتها و ویژگیهای جامعه خود گریزان شدند و به استقبال مدرنیسم رفتند. از سوی دیگر، سنتگرایان هم با هر گونه نوگرایی مخالفت ورزیدند و بر مواضع واپسگرایانه و غیر منطقی خود و روز آمد نشدن سنتها پافشاری کردند؛ بدین سان، هر دو گروه در شکست مشروطه نقش داشتند.

دموکرات، یک مقدمه و هفت فصل داشت و فصلهای آن موضوعاتی چون تربیت سیاسی، حقوق مدنی، قانون انتخابات، قضاوت، امور روحانی، معارف، دفاع ملی و اصول اقتصادی را دربرمی‌گرفت. در مقدمه، فرقه دموکرات ایران هدف خود را «حفظ آزادی و استقلال مملکت و ابقای مشروطیت» اعلام کرده و «سعادت آینده وطن را فقط در اتحاد همه مردم» دانسته بود. (تبریز نیا، ۱۳۷۱، صص ۱۵۷-۱۵۶)

اختلاف نظرها در مجلس بسیار بود؛ نمایندگان به یکدیگر برچسب «ارتجاعی» و «تندرو» می‌زدند؛ مطبوعات و حزبها به جای رعایت اصول پارلمانی و دموکراتیک، به جناح مقابل تهمت می‌زدند. فرقه دموکرات ایران بر ایدئولوژی دموکراسی اجتماعی و استقلال ملی تأکید داشت. عضوهای این حزب معتقد به «رای گیری آزاد و مستقیم، برابری همه شهروندان در برابر قانون گذشته از دین و نژادشان، جدایی دین از سیاست، کنترل دولت بر مذهب، آزادی تحصیل بویژه تأکید بر آموزش زنان، خدمت نظامی دو ساله برای

خارجی و داخلی بر اوضاع کشور و بر آزادی و مجلس و بر جان و مال همه مسلط شد.» وی افزوده است: «همه کس و همه دسته‌ها خسته شده بودند و تنها سردار سپه بود که خستگی نمی‌دانست، آمد و آمد و هر چیز و هر کس را در زیر بالهای قدرت خود، قدرتی که نسبت به آزادی و مشروطه مطبوعات چندان خوشبین نبود، فرا گرفت.» (بهار، ۱۳۵۷، دیپاچه) پس از یک سال، در سایه پرشماری نامعقول دسته‌های سیاسی، کسانی که شیفته حکومت پارلمانی و عدالتخانه بودند، آزادی را با سیمای هرج و مرج می‌دیدند. آشفتگی مایه گرفته از فراوانی انجمنهایی که به اندازه‌ای نیرومند شده بودند که حتا مجلس بر آنها کنترلی نداشت، جامعه و محافظه کاران را نگران ساخت.

مجلس اول، حزبی نبود، بلکه سه جناح اعتدالیون (میان‌روها)، آزادیخواهان، دموکراتها (تندروها) و بی طرفها را دربرمی‌گرفت. میان‌روها، محافظه کار بودند و رهبری غیررسمی آنها را صنیع‌الدوله داشت. دموکراتها تندرو بودند و در آغاز سعدالدوله و سپس تقی‌زاده آنان را رهبری می‌کردند. بیطرفها نیز بسته به موضوع بحث، به یکی از جریانها گرایش می‌یافتند. در مجلس اول، آزادیخواهان بیست کرسی و اعتدالیون ۳۵ کرسی داشتند و در اکثریت بودند. در آن مجلس، دموکراتها هنوز به گونه حزب عمل نمی‌کردند و بیشتر به انجمنهای مخفی و نیمه مخفی شباهت داشتند و از روشهای آنها پیروی می‌کردند. گروه اجتماعیون-عامیون یا دموکراتها به پیروی از اجتماعیون عامیون باکو در ایران برپا شد. پس از پیروزی مشروطه خواهان، بیرون از مجلس نیز انجمنهای بسیاری فعالیت سیاسی داشتند. نخستین تجربه پارلمانی ایران به شکست انجامید، زیرا فراوانی بی‌اندازه این انجمنها و تندروی آنها محمد علی شاه را در به توپ بستن مجلس مشروطه و سرکوب آزادیخواهان مصمم کرد. در بیشتر موارد، انجمنهای مخفی و دسته‌های سیاسی مسلح مایه بی‌نظمی بودند.

در دوره دوم مجلس شورای ملی، دو حزب دموکرات و اعتدالیون پا گرفت. مرامنامه حزب

مسالمت آمیز جای خود را به درگیرهای سخت حزبی، تهمت زنی و حتا کشتار داد. فریدون آدمیت چنین نوشته است: «فرقه دموکرات آداب پارلمانی یعنی قاعده اکثریت را زیرپایمی گذاشت و حتی از ترور استفاده می کرد؛ از ترور نه در جهت انقلابی و برانداختن دشمنان حکومت ملی مشروطه، بلکه به منظور نابود کردن عناصر حزب مخالف و در جهت تمایلات فردی.» (آدمیت، ۱۳۵۴، ص ۱۳۹) از کاستیهای بزرگ مشروطیت ایران آن بود که رقابت واقعی حزبی بنیادی استوار نیافت و کار همه گروهها بیشتر به بندوبستهای سیاسی انجامید. ترور کسانی چون عبدا... بهبهانی از حزب اعتدالیون و چند تن از دموکراتها جای مناظره‌های درست پارلمانی را گرفت. تلاشهای حزب دموکرات در راستای روشنگری و گسترش اندیشه دموکراسی اجتماعی با ارزش بود، ولی روش آن نه اصولی، نه باز نمای مرام مترقی آن. روزنامه‌های وابسته به حزب اعتدالیون به چاپ تکفیرنامه بر ضد حزب مخالف می پرداختند و روزنامه‌های دموکرات نیز به اعتدالیون برچسب واپسگرایی می زدند.

گفتار سوم: نبود بسترهای اجتماعی - فرهنگی مناسب، پایداری فرهنگ سیاسی سنتی غیردموکراتیک و ضعف شدید طبقه متوسط

گرچه قانون اساسی مشروطه دربرگیرنده اصولی مدرن همچون حاکمیت ملت، حقوق ملت و آزادیهای عمومی و اجتماعات، لغو تیولداری و... بود، ولی ساختارهای اجتماعی عقب مانده، فرهنگ تابعیت و چیرگی پابندیهای قومی، زبانی و ارباب-رعیتی بر پابندیهای مدنی، در کنار عواملی دیگر، از یا گرفتن جامعه مدنی قانونمند و رفتار مشارکتی حزبی و انجمنی بر پایه قانونمندی، قواعد بازی دموکراتیک و تعهد مدنی و ملی جلوگیری کرد. در دوران مشروطه، احزاب و انجمنها در فضایی رشد و گسترش یافتند که فرهنگ سیاسی سایه افکن بر جامعه، فرهنگ تابعیت بود. این فرهنگ در گذر سده‌ها در ایران ریشه دوانده بود و با

○ آنچه فرهنگ درونی شده سیاسی، استوار بر ارزشهای مدرن خوانده می شود، در ایران مجال پاگیری و بالندگی نیافت و چیزی که به نام مشروطه برپا شد، ساختاری ناآشنا و ناپایدار و غیربومی در پهنه سنت استبدادی بود که هیچ گاه نه چنان که باید جا افتاد و نه اجرا شد؛ تنها یک تصویر برداری ناشیانه و سطحی از برخی قوانین بلژیک و فرانسه بود که با شتابزدگی تدوین و تصویب شده بود و از همان آغاز نه حکومت به آن چندان خوشبین بود، نه مردمان چیز زیادی از آن دستگیرشان می شد.

مردان، لغو کاپتولاسیون، صنعتی شدن، مالیات مستقیم و توزیع زمین میان کشاورزان» بودند. (Abrahamian, 1982, p. 104)

در برابر، حزب اعتدالیون که میانه‌رو بود، اشراف زمین دار و طبقه متوسط سنتی، از جمله روحانیان، بازرگانان، صنعتگران و زمین داران را در بر می گرفت. بر نامه اعتدالیون عبارت بود از: «تقویت سلطنت مشروطه، حق داشتن تشکیلات مدنی و نهادینگی برای خانواده‌های طبقه بالا؛ حراست از مذهب همچون بهترین سد در مقابل سرکوب و بی عدالتی، حمایت از خانواده‌ها، مالکیت خصوصی و حقوق اساسی، پیدایش تدریجی آگاهی جمعی در میان توده‌ها از طریق آموزش مذهبی، رساندن کمکهای مالی به طبقه متوسط به ویژه سرمایه داران کوچک بازاری، عمل به دین و دفاع از جامعه در مقابل آشوبگران تروریست، دموکراتهای بی دین و مارکسیستهای ماتریالیست.» (Ibid, p. 106)

از مجلس دوم به بعد، با پا گرفتن این دو حزب، اختلافهای سیاسی افزایش یافت و بازی حزبی

شد. بنابراین، روشنفکر ما تنها نقش انتقال دهندهٔ باورهای سیاسی غرب و معرفت نظام ارزشی و هنجارهای غیربومی را بازی کرد و خود را تافته‌ای جداافتاده از ملت دانست؛ در حالی که رسالت روشنفکر روز آمد کردن سنتهای بومی، همخوان‌سازی منطقی و زمانمند و تدریجی سنتهای بومی و مدرنیته، آگاهانیدن مردمان، پدید آوردن ایمان جوشان و مشتربار در آنان و آرمان‌سازی در زندگی سیاسی و اجتماعی بود که شوربختانه پس از مشروطه، این گونه روشنفکری پانگرفت.

روشنفکر ما برای به انجام رساندن رسالت خود، دستمایه‌هایش را از زندگی جامعهٔ خود نگرفت و برای از میان بردن عقب‌ماندگی جامعه، تنها به شیوه‌های غیربومی رو کرد؛ در حالی که می‌بایست با اندیشهٔ انتقادی و نه تقلیدی به سراغ الگوهای غربی می‌رفت. حمید عنایت در این زمینه چنین نوشته است: «بی‌ایمانی به خویش، احساس افتادگی و زبونی ما در برابر غرب

○ از دیگر عامل‌های اجتماعی ناکامی انقلاب مشروطه، نبود روحیهٔ همکاری و همدلی در سالهای پیش و پس از مشروطه بود. نبود اجماع و همدلی مانع بزرگی بر سر راه تحقق فرهنگ قانون‌باوری در این دو دورهٔ تاریخی بود. به جای گروه‌بندیهای معقول و منطقی بر پایهٔ همدلی، فردگرایی افراطی و ملاحظه‌های شخصی بر فرهنگ سیاسی کشور سایه افکنده بود. دسته‌های سیاسی گوناگون، بی‌احترام و باور به حاکمیت قانون، تفاهم و همکاری، با یکدیگر برخورد‌های فیزیکی داشتند و نبود اجماع، زمینه‌های فرهنگی و روانی بی‌اعتنایی به نظم و قانون را پدید آورده بود.

ساختار قدرت سیاسی خودکامه، نظام اجتماعی ارباب-رعیتی و ساختار پدرسالارانهٔ خانواده‌ها، همدیگر را تقویت و باز تولید کرده بودند. در این بستر، ارزشهای فرهنگی، مدنی و سیاسی جامعهٔ مدرن همچون آزادی، برابری، عدالت و مفاهیمی از این دست، دست نیافتنی می‌نمود و این ارزشهای تازه برای بخش بزرگی از جامعه ناآشنا بود.

جنبش مشروطه‌خواهی در سایهٔ فرهنگ استبدادی ریشه‌دار در خانواده‌ها و در سطح جامعه و خودکامگی دیربای حکومتها و هنگامی رخ داد که تنها اندک شماری از شهروندان از آگاهی سیاسی-اجتماعی بهره داشتند. از همین رو، این جنبش نتوانست فرهنگ سنتی حاکم و نظام استبداد فردی را دگرگون سازد، جامعهٔ مدنی قانونمند را نهادینه کند و ارادهٔ ملت و مجلس را بر جریانهای سیاسی حاکم گرداند. از یک سو متولیان فرهنگ سنتی و شیفتگان استبداد سودی در حاکمیت ملت نمی‌دیدند و برای مشارکت و نظارت شهروندان در زمینهٔ سیاست و حکومت ارزشی قائل نبودند (کاظمی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲) و از سوی دیگر، پس از پیروزی جنبش مشروطه، مستبدان پیشین همچون فیروز فرمانفرما، عین‌الدوله و سعدالدوله، روی کار آمدند که در راه مشروطه سنگ اندازی می‌کردند.

از عوامل اجتماعی شکست جنبش مشروطه، نبود پیوند و همدلی میان تودهٔ مردمان و روشنفکران بود. جامعهٔ ایران، نه توانست تعریف پذیرفته شده‌ای از روشنفکری در فرهنگ ملی به دست دهد، نه سنتی درست و درونی شده از دید سیاسی پدید آورد، تا بر پایهٔ آن نیروهای اجتماعی برای رسیدن به آرمانهای مدنی، یکدیگر را تقویت کنند. روشنفکران ایرانی کمتر کوشیدند تا تکلیف خود را با تودهٔ مردمان، نظام حکومتی و از همه مهمتر با تاریخ جامعهٔ خود روشن کنند. گسست فرهنگی بر خاسته از پیروی بی‌چون و چرا از روشها و ارزشهای غربی، بدبینی آنان به سنتها و آموخته‌های بومی و روز آمد نکردن آن سنتها، مایهٔ ناهمدلی نخبگان ایزاری و فکری و مفهوم نبودن گفتمانهای روشنفکران برای توده‌های ناآگاه در ایران

است، وی بر آن است که مارمز برتری تمدن غرب را در نظم سیاسی و اجتماعی آنان - که بر مفهوم حکومت قانون و دموکراسی استوار بود - یافتیم و این بود که خواستیم آنها را در پیش بگیریم، ولی بذره‌های دموکراسی با خاک ماناسازگار بود و رشد نکرد و جوانه‌های آن پس از مدتی خشکید. از دید او، مانع اصلی تحقق دموکراسی؛ فساد اداری، سیاسی و تاریخی ما بوده است.

آشوری نوشته است: «براستی مادر تاریکی دست به این فیل می‌سودیم و دست هر يك از ما به هر جای آن می‌خورد، گمان می‌کردیم که فیل همان است. یکی رمز چیرگی و برتری اروپائیان را در آزادیهای سیاسی و اجتماعی‌اش می‌دید و حکومت قانون را یکی در علم، یکی در صنعت و هیچ کس نمی‌توانست آن را در تمامیتش ببیند. دیدن او در تمامیت‌اش برای ما ممکن نبود، نهنگی به کشتی ما پهلوی زده بود که هر يك از ما در تاریکی و روشنایی غروب مدنیت‌مان سرش را می‌دید یا دمش را یا بالش را و در این هنگامه ترس و آشوب که همه به فکر نجات هستند و دست به آسمان برداشته‌اند، چه کسی را فرصت آن است که به آرامی بیرسد نهنگ چیست؟» (آشوری، ۱۳۷۶، ص ۱۵۶) بنابراین، از دید او، پیشرفت غرب از نوسازی سنت و رویکرد عقلی به سنت بوده، ولی ما پیشینه رویکرد عقلی به سنت نداشته‌ایم و روشن است که نهال حکومت قانون، که بر عقل و منطق استوار است، با همه وابسته‌های آن، با سنتهای پوسیده و رویکرد غیر عقلی ماناسازگار بوده است. البته نگارنده با این گفته موافق نیست و بر آن است که سنتهای ما بر سر هم پوسیده و ناخردورزانه نیست و با واکاوی هوشمندانه می‌توان سنتهای عقلانی سازگار با دموکراسی را در میان آنها یافت. در این زمینه، نهج البلاغه نمونه‌ای برجسته است، سرشار از توجه به حقوق مردمان و پاسخگویی متقابل حکمرانان و مردم در حکمرانی اسلامی است یا فرمانروایی کریمخان زند با عنوان وکیل الرعایا مصداق ملّی خوبی در این زمینه است. قرآن کریم آکنده از توجه به حکمت و خردورزی است که شوربختانه با حاکمیت اشعری و جبری

به عقده فروتری مبدل شد و گرفتاری به این عقیده ما را در تفکر انتقادی ناتوانتر گرداند.» (عنایت، ۱۳۷۲، ص ۲۲) در واقع، روشنفکران ما نتوانستند دیالکتیک سنت و نوگرایی را به خوبی دریابند. آنان با پیروزی مشروطه چنین اندیشیدند که نهال روئیده در مغرب زمین را می‌توانند به آسانی در سرزمین خودشان بکارند و با دیدن ظاهر تمدن و مدرنیته غربی، از سنتها و ویژگیهای جامعه خود گریزان شدند و به استقبال مدرنیسم رفتند. از سوی دیگر، سنتگراییان هم با هر گونه نوگرایی مخالفت ورزیدند و بر مواضع واپسگرایانه و غیر منطقی خود و روز آمد نشدن سنتها پافشاری کردند؛ بدین سان، هر دو گروه در شکست مشروطه نقش داشتند. به هر رو، جنبش مشروطه خواهی و نوگرایی، مانند غرب زمینه فکری استوار نداشت و نمی‌توانست دوام آورد.

داریوش آشوری در اثر خود با عنوان «ما و مدرنیته» به نفی مکانیکی و یکسره سنتها پس از مشروطه و بازسازی نشدن سنتها - مانند آنچه در غرب انجام شد - و پیروی بی‌چون و چرا از الگوهای غربی، ایراد گرفته

○ نبود تسامح سیاسی به معنای حق اظهار نظر دادن به شخص یا گروه مخالف و تحمل آرای دگراندیشان، مانعی دیگر بود. این بستر فرهنگی در کشور باعث شد که پس از مشروطه، فضای سالم برای مطرح شدن باورهای گوناگون فراهم نشود و مطلق گرایی و انگ زنی گسترش یابد. چنین است که مادر چارچوب فرهنگ عمومی و سیاسی کشورمان، «رنگی» و «خاکستری» نمی‌بینیم؛ یا «سیاه مطلق» (مرگ مطلق)، یا «سفید مطلق» (دروود مطلق) است؛ خود را حق مطلق و دیگران را باطل مطلق می‌دانیم و تک بعدی می‌اندیشیم.

○ «فرهنگ خاکستری» و نسبی‌گرایی می‌تواند نقشی برجسته در رواداری و همزیستی بازی کند که شوربختانه در تاریخ کشورمان و بویژه پس از مشروطه کمتر از آن بهره داشته‌ایم. در جامعه ما همواره ستیزه‌جویی بر رواداری سیاسی چیره بوده است؛ به این معنا که افراد و گروه‌ها برای دیگران کمتر حقوق برابر قائل بوده‌اند. از همین رو، در نبود رواداری، همدلی و همسازی، حکومتها توانسته‌اند از سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن در برابر گروه‌های قومی و سیاسی-اجتماعی و شخصیتها بهره گیرند؛ سیاستی که به ریشه‌دار شدن استبداد در ایران انجامیده است.

از دیگر عاملهای اجتماعی ناکامی انقلاب مشروطه، نبود روحیه همکاری و همدلی در سالهای پیش و پس از مشروطه بود. نبود اجماع و همدلی مانع بزرگی بر سر راه تحقق فرهنگ قانون‌باوری در این دو دوره تاریخی بود. به جای گروه‌بندیهای معقول و منطقی بر پایه همدلی، فردگرایی افراطی و ملاحظه‌های شخصی بر فرهنگ سیاسی کشور سایه افکنده بود. دسته‌های سیاسی گوناگون، بی‌احترام و باور به حاکمیت قانون، تفاهم و همکاری، با یکدیگر برخورد‌های فیزیکی داشتند و نبود اجماع، زمینه‌های فرهنگی و روانی بی‌اعتنایی به نظم و قانون را پدید آورده بود.

پس از مشروطه، انجمنهای سیاسی با تندیهای خود به گسترش فرهنگ خشونت در جامعه دامن زدند و به جای رقابت سیاسی مسالمت‌آمیز و قاعده‌مند، شیوه برخورد حذفی یا بازی با حاصل جمع صفر (برد یکی و باخت دیگری) در پیش گرفتند و بدین‌سان، خشونت،

مسلكها در تاریخ اسلام، این پتانسیلهای دموکراتیک در سنتهای اسلامی کمرنگ شده است.

پیش از مشروطیت و پس از آن، انجمنهای روشنفکری تازه، چنان در حاله‌ای از راز و رمز قرار گرفته بودند که نه تنها توده‌های مردمان، که گاه نخبگان حکومتی و درباری هم آگاهی چندانی از وجود یا امور داخلی آنها نداشتند. در سایه مخفی‌کاری افراطی آنها بود که کسی به آنها اعتقاد و اعتماد پیدا نکرد و به تعبیری، شعار آزادی و برابری آنها پوششی بود برای هدفهای فردی و گروهی آنها.

ارزشهای فرهنگی و مدنی و سیاسی جامعه مدرن، همچون آزادی، برابری، عدالت، حزبهای سیاسی، گروههای اجتماعی و... از همان آغاز دست نیافتنی می‌نمود. این ارزشها هیچ‌گاه نه به‌گونه‌ی درست و عقلایی به کار رفت و نه به‌گونه‌ی مشروع و قانونی پشتیبانی شد. به هر رو، ارزشهای مدنی تازه در ایران پس از مشروطه نتوانست به سنت ریشه‌دار استبداد پایان دهد.

آنچه فرهنگ درونی شده سیاسی، استوار بر ارزشهای مدرن خوانده می‌شود، در ایران مجال‌پذیری و بالندگی نیافت و چیزی که به نام مشروطه برپا شد، ساختاری ناآشنا و ناپایدار و غیربومی در بینه سنت استبدادی بود که هیچ‌گاه نه چنان که باید جا افتاد و نه اجرا شد؛ تنها یک تصویر برداری ناشیانه و سطحی از برخی قوانین بلژیک و فرانسه بود که با شتابزدگی تدوین و تصویب شده بود و از همان آغاز نه حکومت به آن چندان خوشبین بود، نه مردمان چیز زیادی از آن دستگیرشان می‌شد. (کاظمی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۱)

از همین رو، پس از مدت کوتاهی، چرخه استبداد-آشوب-استبداد تکرار گردید و دوباره همان دیوارهای بلند استبداد برپا شد. در همین زمینه، کرن‌هاوزر بر آن است که هر جا اقتدار سیاسی موجود بسیار مستبدانه باشد، استقرار سریع و خشونت‌آمیز رژیم دموکراتیک به جای آن، راه را برای پیدایش حرکتهای کودتاهای ضد دموکراتیک فراهم می‌کند. (هاتینگتون، ۱۳۷۵، ص ۱۲۳) چنین بود که کودتای ۱۲۹۹ روی داد و استبدادی دیگر جای استبداد قاجاری را گرفت.

مطلق) (درود مطلق) است؛ خود را حق مطلق و دیگران را باطل مطلق می‌دانیم و تک بُعدی می‌اندیشیم. «فرهنگ خاکستری» و نسبی‌گرایی می‌تواند نقشی برجسته در رواداری و همزیستی بازی کند که شوربختانه در تاریخ کشورمان و بویژه پس از مشروطه کمتر از آن بهره داشته‌ایم. در جامعه ما همواره ستیزه‌جویی بر رواداری سیاسی چیره بوده است؛ به این معنا که افراد و گروهها برای دیگران کمتر حقوق برابر قائل بوده‌اند. از همین رو، در نبود رواداری، همدلی و همسازی، حکومتها توانسته‌اند از سیاست تفرقه‌بینداز و حکومت کن در برابر گروههای قومی و سیاسی-اجتماعی و شخصیتها بهره‌گیرند؛ سیاستی که به ریشه‌دار شدن استبداد در ایران انجامیده است.

از میان رفتن قبح قانون‌شکنی، تترسیدن از کیفر قانونی، تک‌روی سیاسی، فرصت‌طلبی و بی‌اعتنایی به حقوق دیگران، نشانگر آن است که فرهنگ جامعه دچار آسیب درونی شده است. (کاظمی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۲)

جامعه مدنی، بی‌حضور طبقه متوسط، نیروهای اجتماعی و احزاب و انجمنهای نیرومند و پایبند به اصول دموکراسی و مدنی پانمی‌گیرد. به گفته لیپست، طبقه متوسط به علت برخورداری از آگاهی سیاسی-اجتماعی و توان مالی چشمگیر، بهترین طبقه برای پیش بردن دموکراسی بوده است، ارسطو نیز بسیار پیشتر از او بر این نکته تأکید کرده بود.

ضعف طبقه متوسط و تداوم حضور طبقات و عناصر واپسگرای پیشین در پهنه سیاست و حکومت در دوران مشروطه، عامل مهم دیگری در ناکامی این جنبش و پدید نیامدن جامعه مدنی پایدار بود. در جنبش مشروطه طبقه متوسط سنتی یعنی بازرگانان و روحانیون و روشنفکران (که با تسامح طبقه متوسط تازه خوانده می‌شود) نقش آفرینی کردند، ولی عناصر بازرگانان در برابر این جنبش یعنی زمینداران و شاهزادگان، بویژه پس از مجلس دوم، حضور برجسته‌تری در پهنه قانونگذاری و اجرایی در تهران و شهرستانها داشتند. این بازیگران واپسگرا، به سنگ اندازی در راه جامعه مدنی پایدار و مشروطه ادامه دادند و در این کار با قدرتهای خارجی

○ ضعف طبقه متوسط و تداوم حضور طبقات و عناصر واپسگرای پیشین در پهنه سیاست و حکومت در دوران مشروطه، عامل مهم دیگری در ناکامی این جنبش و پدید نیامدن جامعه مدنی پایدار بود. در جنبش مشروطه طبقه متوسط سنتی یعنی بازرگانان و روحانیون و روشنفکران (که با تسامح طبقه متوسط تازه خوانده می‌شود) نقش آفرینی کردند، ولی عناصر بازرگانان در برابر این جنبش یعنی زمینداران و شاهزادگان، بویژه پس از مجلس دوم، حضور برجسته‌تری در پهنه قانونگذاری و اجرایی در تهران و شهرستانها داشتند. این بازیگران واپسگرا، به سنگ اندازی در راه جامعه مدنی پایدار و مشروطه ادامه دادند و در این کار با قدرتهای خارجی همگام شدند.

آشوب و بی‌قانونی و ناامنی گسترش یافت. فردگرایی افراطی، فرهنگ تک‌روی، ملاحظه‌های شخصی، فرصت‌طلبی و نان به نرخ روز خوردن و محافظه‌کاریهای فردی، روی هم رفته به پانگرفتن اجماع و همدلی و هماهنگی انجامید که اثری بسزادر ناکامی مشروطه داشت.

نبود تسامح سیاسی به معنای حق اظهار نظر دادن به شخص یا گروه مخالف و تحمل آرای دگراندیشان، مانعی دیگر بود. این بستر فرهنگی در کشور باعث شد که پس از مشروطه، فضای سالم برای مطرح شدن باورهای گوناگون فراهم نشود و مطلق‌گرایی و انگ‌زنی گسترش یابد. چنین است که ما در چارچوب فرهنگ عمومی و سیاسی کشورمان، «رنگی» و «خاکستری» نمی‌بینیم؛ یا «سیاه مطلق» (مرگ مطلق)، یا «سفید

در زمینه‌های اقتصادی، بهبودی و پیشرفت پدید نیامد. «نزدیک به ۹۰ درصد نیروی کار در کشاورزی و صنایع دستی و روستایی اشتغال داشتند و ۱۰ درصد باقیمانده به تجارت، خدمات دولتی و غیردولتی و صنایع شهری اشتغال داشتند.» (کاتوزیان، ۱۳۶۶، ص ۱۱۲) دولت کسری بودجه داشت و در ایفای تعهدهای مالی و بازپرداخت وام‌های ناتوان بود.

بر سر هم، پس از انقلاب مشروطه در سایه افزایش شمار زمینداران و کاهش بازرگانان در مجلس، اصلاحات اقتصادی کشور به بن‌بست رسید و با کارشکنی زمینداران، مجلس دوم تعطیل شد. طبقه متوسط اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای در کار نبود که در برابر زمینداران قرار گیرد و تعادلی برقرار سازد. بدین سان، ناامنیهای اقتصادی و سردرگمی‌های روانی پیوسته بیشتر می‌شد و بخش بزرگی از بودجه‌ها به مصرف اصلی نمی‌رسید. غارت شدن اقتصادی ایران در جنگ جهانی یکم، قحطی و فقر فزاینده و رواج

همگام شدند. آنها هدفهای این انقلاب را سدی در برابر منافع فردی خود و رهایی رعایا از دست ارباب می‌دیدند و از همین رو، نظام استبدادی را بر دموکراسی و نظام مشروطه ترجیح می‌دادند. «به طور کلی نخبگان پارلمانی همانند نخبگان دیوان‌سالاری از طبقه بالای جامعه بودند و در واقع ثروتمندترین نیروها را تشکیل می‌دادند و با گرداندگان دستگاه حکومتی و رجال سیاسی پیوندهای خانوادگی داشتند و بدین خاطر از امتیازات خاصی بهره‌مند می‌شدند.» (از غندی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۴)

انتخابات نخستین مجلس صنفی-طبقه‌ای بود و نمایندگان را شاهدگان قاجار، اعیان و اشراف، روحانیان، زمین‌داران، کشاورزان، بازرگانان و پیشه‌وران تشکیل می‌دادند. با اینکه ۲۶ درصد از کرسیهای مجلس به پیشه‌وران رسید، این طبقه قدرتی نیافت و بازرگانان نیز با وجود بهره‌مندی از توانمندی مالی، نفوذ سیاسی چندانی به دست نیاوردند و یکپارچگی از خود نشان ندادند. با افزایش شمار زمینداران و هواداران استبداد در مجلس، هدفهای مشروطه‌خواهان یکی پس از دیگری نقش بر آب شد. جدول زیر، نشان‌دهنده کاهش نفوذ سیاسی بازرگانان و روشنفکران در سنجش با زمینداران در مجلس‌های مشروطه است. (از غندی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۳) بیشتر نخست‌وزیران نیز از زمینداران بودند.

این جدول نشان می‌دهد که شمار نمایندگان بازرگانان از ۴۱ تن در مجلس یکم به چهار تن در مجلس پنجم کاهش یافته و شمار نمایندگان زمینداران از ۲۱ تن در مجلس یکم به ۴۹ تن در مجلس پنجم رسیده و همین کاهش چشمگیر نمایندگان بازرگانان و افزایش شمار زمینداران، از عاملهای ناکامی انقلاب مشروطه بوده است. در مجلس دوم که شمار نمایندگان زمینداران و بازرگانان به ترتیب سی تن و ده تن بود و مجلس با استخدام مورگان شوستر آمریکایی و یالمارس سوئدی اصلاحات مالی را پیگیری می‌کرد، نفوذ زمینداران و اولتیماتوم روسیه باعث شکست اصلاحات شد که در بعد اقتصادی و اجتماعی پیامدهایی زیانبار داشت.

○ در عمل، گونه‌ای جامعه مدنی نیم بند پا گرفت که به علت نبودن بسترهای لازم، به زودی جای خود را به جامعه‌ای غیرمدنی داد و واگرایی سیاسی-اجتماعی و آشفتگی بر جامعه سایه افکند. برجسته‌ترین عوامل داخلی پانگرفتن جامعه مدنی قانونمند و پایدار عبارت بود از: بی‌سوادی بیش از ۹۰ درصد شهروندان، کمبود آگاهیهای سیاسی-اجتماعی، نبود زمینه‌های فرهنگی دموکراتیک و پایداری فرهنگ سیاسی غیر دموکراتیک و تابعیتی، ضعف طبقه متوسط و واگرایی سنگین سیاسی در میان نیروهای اجتماعی، احزاب، انجمنها و شخصیت‌های سیاسی-اجتماعی.

رشوه‌خواری و فساد اداری و... جنبش مشروطه خواهی را یکسره به ناکامی کشاند.

بهره سخن

جنبش مشروطه خواهی، بعنوان نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران، با هدف برقراری حاکمیت ملت و قانون و مشروط کردن سلطنت به قانون رخ داد. رهبران جنبش انتظار داشتند در پرتو آن، جامعه قانونمند و مدنی پایداری پدید آید، ولی در عمل گونه‌ای جامعه مدنی نیم بند پا گرفت که به علت نبودن بسترهای لازم، به زودی جای خود را به جامعه‌ای غیرمدنی داد و واگرایی سیاسی-اجتماعی و آشفتگی بر جامعه سایه افکند. برجسته ترین عوامل داخلی پا نگرفتن جامعه مدنی قانونمند و پایدار عبارت بود از: بیسوادی بیش از ۹۰ درصد شهروندان، کمبود آگاهیه‌های سیاسی-اجتماعی، نبود زمینه‌های فرهنگی دموکراتیک و پایداری فرهنگ سیاسی غیر دموکراتیک و تابعیتی، ضعف طبقه متوسط و واگرایی سنگین سیاسی در میان نیروهای اجتماعی، احزاب، انجمنها و شخصیت‌های سیاسی-اجتماعی.

برخلاف انتظار مشروطه خواهان، پیامدهای این جنبش عبارت بود از: ناامنی، فقر، درگیریهای سنگین سیاسی-اجتماعی، از میان رفتن زشتی قانون شکنی، مرکز گریزی قومها و عشایر و سرکشی خانها و بر سر

هم پدید آمدن جامعه‌ای غیرمدنی، خشونت طلب و از هم گسسته و نبود حکومت مرکزی نیرومند و رنگ باختن قانون و حاکمیت ملت. البته نقش آفرینی منفی و مخرب قدرتهای استعماری نیز اثری کارساز در این زمینه داشت.

به نوشته کاتوزیان، اوضاع چنان به وخامت گرایید که مشروطه چیزی جز دزدی و غارت و قانون شکنی تداعی نمی کرد. در آن دوره، برخلاف ظاهر قانون گرایی موجود در اساسنامه احزاب و انجمنها، در عمل گروهها و افراد خواستار آزادی بی حد و مرز بودند. کاتوزیان بر یک «دوگانگی تاریخی» در دوران پس از مشروطه انگشت گذاشته است: «استبداد و آشوب این اثر را داشته که هواخواهان نظم و امنیت چیزی جز استبداد را شناسند و خواهندگان آزادی و دموکراسی، مآلاً به کمتر از هرج و مرج و کوشش برای حذف یکدیگر رضایت ندهند.» (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۶)

بر سر هم، جامعه سخت و اگر، نامنسجم و بی ثبات و بر آید آن، سر بر آوردن يك دولت نیرومند مرکزی و قرار گرفتن رضاخان در رأس آن بود. چنان که می دانیم، کمترین مقاومتی در برابر کودتای ۱۲۹۹ صورت نگرفت و آزادیخواهی و دموکراسی در کلام روشنفکران، جای خود را به حکومت نیرومند مرکزی برای برقراری نظم و ثبات و امنیت داد.

دوره‌های مجلس	زمینداران	بازرگانان	کارمندان	روحانیان	صاحبان مشاغل آزاد	کارمندان مؤسسه‌های خصوصی	طبقه‌های پایین جامعه
اول	۲۱	۴۱	۳۴	۲۰	۷	۵	—
دوم	۳۰	۱۰	۴۸	۲۴	۱۹	۲	—
سوم	۴۹	۷	۴۹	۳۱	۱۲	۵	—
چهارم	۴۵	۹	۵۵	۲۳	۹	۱	—
پنجم	۴۹	۴	۵۱	۲۴	۱۵	۲	۱

منابع

○ بر خلاف انتظار مشروطه خواهان، پیامدهای این جنبش عبارت بود از: ناامنی، فقر، درگیریهای سنگین سیاسی-اجتماعی، از میان رفتن زشتی قانون شکنی، مرکزگریزی قومها و عشایر و سرکشی خانها و بر سر هم پدید آمدن جامعه‌ای غیرمدنی، خشونت طلب و از هم گسسته و نبود حکومت مرکزی نیرومند و رنگ باختن قانون و حاکمیت ملت. البته نقش آفرینی منفی و مخرب قدرتهای استعماری نیز اثری کارساز در این زمینه داشت.

به نوشته کاتوزیان، اوضاع چنان به وخامت گرایید که مشروطه چیزی جز دزدی و غارت و قانون شکنی تداعی نمی کرد.

۱. اتحادیه، منصوره (۱۳۷۱)، احزاب سیاسی مجلس سوم، تهران، نشر تاریخ ایران.
۲. اسکندری، عباس (۱۳۷۰)، کتاب آرزو: تاریخ مفصل مشروطیت ایران، تهران، دانشگاه تهران.
۳. آجودانی، ماشاءاله (۱۳۸۵)، مشروطه ایرانی، چاپ هفتم، تهران، نشر اختران.
۴. آدمیت، فریدون (۱۳۵۴)، فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام.
۵. آشوری، داریوش (۱۳۷۶)، ما و مدرنیت، تهران، صراط.
۶. بهار، محمد تقی، (۱۳۵۷) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، تهران، جیبی، دیباچه.
۷. تبریزیا، حسین (۱۳۷۷)، علل ناپایداری احزاب در ایران، تهران، مرکز نشر بین الملل.
۸. حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۱) تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر.
۹. دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۱)، حیات یحیی، ج ۱. چاپ دوم، تهران، فردوسی.
۱۰. سفری، محمد علی (۱۳۷۰)، مشروطه سازان، تهران، نشر علم.
۱۱. ازغندی علیرضا، (۱۳۷۶)، ناکارآمدی نخبگان ایران بین دو انقلاب، تهران، قومس.
۱۲. عنایت، حمید (۱۳۷۲)، «اهمیت شناخت ارزشهای فرهنگی را نادیده گرفته ایم»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۷۱-۷۲، ص ۷.
۱۳. کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۲)، «دموکراسی، دیکتاتوری و مسئولیت ملت»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۶۷-۶۸، ص ۷.
۱۴. کاتوزیان، محمد علی (۱۳۶۶)، اقتصاد سیاسی ایران، ج ۱، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران، پایروس.
۱۵. کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۶)، بحران نوگرایی و فرهنگ

سیاسی در ایران معاصر، تهران، قومس.

۱۶. ملک زاده، مهدی (۱۳۶۳)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی و فرهنگی.

۱۷. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: نشر علم.

18. Abrahamian, Ervand. (1982). *Iran between two revolutions*, Princeton, Princeton University Press.

19. Diamond, Larry. (1997). "Rethinking Civil Society", *Journal of Democracy*, Vol. 5, No. 3 (July)

20. Lerner, Daniel. (1958). *The Passing of Traditional Society*, USA: The Free Press.

21. Zielinski, Jakub. (2002). "Translating social cleavages into the party system", *World Politics*, Vol. 54 (January)